معرفت شماره 102 - خرداد 1385

اسلام و نظام هاي طاغوتي

حيات اللّه يوسفي

مقدّمه

«حكومت» نيروي فعّالي است كه در زندگي ما نفوذي بس عميق دارد; نيرويي كه پيوسته در تحوّل بوده و در جهت هدف هاي گوناگوني هدايت مي شود. بحث از اهداف حكومت و اينكه حكومت بايد در جهت چه هدف هايي هدايت شود و يا اين هدف ها بر كدام مبناي عقلاني و فكري استوار گردد، از مسائل بسيار مهمي است كه بايد در «فلسفه سياسي» بيان شود.

حكومتي كه بر مبناي يك مكتب و دين پايه ريزي مي شود حكومتي مكتبي است و هدف هاي آن نيز توسط مكتب تعيين مي شود; زيرا اين حكومت بايد اهداف دين مكتبي را تعقيب كند و براي رسيدن به آنها در روش و عمل هم بايد معيارهايي را مدّنظر قرار دهد كه مكتب مشخص مي كند.

هر مكتب و مرامي كه براي سازمان دهي و هدايت اجتماعي آمده است، مهم ترين وسيله مديريت جامعه انساني اش نيز در سايه حكومتي تحقق خواهد يافت كه ارائه مي دهد; همان گونه كه جامعه آرماني و مورد قبول آن نيز در سايه همين حكومت آرماني تحقق خواهد يافت. از اين رو، از ديد هر مكتب، حكومت هايي كه منطبق با معيارها و ارزش هاي مورد قبولش نيست، انحرافي تلقّي شده و ضدّ ارزش به حساب مي آيد.

مكتب اسلام به عنوان كامل ترين دين الهي، دارنده جاودانه ترين دستورات زندگي و برترين نظام فكري و عملي، داراي اهداف و ايده هاي اجتماعي مهمي است و در اين زمينه، براي دست يابي به اهداف اجتماعي و سياسي خودش، اصول حكومت مكتبي اش را ارائه كرده است. در اين زمينه، قرآن كريم به عنوان مهم ترين كتاب مرجع انديشه سياسي ـ اسلامي و منبع دستورات ديني اسلام، پيام ها و دستورات جاودانه اي ارائه كرده است.

در قرآن، اصول حكومت مكتبي اسلام موجود است و معيارهاي حكومت مشروع به خوبي بيان گرديده. اين معيارها مي تواند ترسيم كننده سيماي عمومي حكومت مورد نظر اسلام بوده و شاخص يك حكومت مطوب اسلام باشد; همان گونه كه در جانب مقابل، برخي از حكومت ها مورد قبول اسلام نبوده، ضد ارزش تلقّي مي شود. معيارهاي مربوط به اين نوع حكومت ها هم در قرآن آمده است. به طور كلي، قرآن كريم تمامي حكومت هايي را كه به دور از ملاك هاي ديني و ارزش هاي الهي بنيان نهاده شده، به عنوان حكومت «طاغوتي» معرفي كرده است.

اينك لازم است كاوشي صورت گيرد تا حكومت هاي طاغوتي از نظر اسلام معرفي شود و ويژگي هاي آنها مورد بررسي قرار گيرد.

در اين مقاله، مراد از «نظام»، نظام سياسي است كه به صورت مشخص، نظام حكومتي ـ نهاد كلان اجتماعي و متكفّل اداره امور اجتماعي و سياسي جوامع ـ مدّنظر است. از اين رو، نظام هاي سياسي و اجتماعي، بخصوص نظام هايي كه از نظر اجتماعي و به طور كلي، نوعي اطاعت و فرمان روايي اجتماعي را در جامعه بر عهده دارند، مورد بررسي قرار خواهد گرفت، هرچند نظام هاي حكومتي با توجه به شرايط جوامع، مي توانند در يك مرحله، صورت ابتدايي داشته باشند و در مرحله ديگر، پيچيده ترين نظام هاي اجتماعي سياسي را هم شامل گردند.

بر اين اساس، سؤال اصلي اين است كه نظام هاي طاغوتي از نظر اسلام كدام است و در قرآن و روايات، چه ويژگي هايي براي نظام هاي طاغوتي بيان شده است. در مرحله بعد، بايد ديد ديدگاه ارزشي اسلام نسبت به اين نظام ها چگونه است و چه وظايفي در قبال اين نظام ها بر عهده مسلمانان نهاده شده است؟

در اين بررسي، قرآن كريم به عنوان مهم ترين و اصلي ترين سند ديني اسلام، مدنظر است و كلمات پيامبر9 و امامان معصوم: به عنوان مفسّران واقعي و حقيقي قرآن از اين نظر كه كلام آنان از ديدگاه شيعه در مرتبه پس از قرآن است و خود در حكم منبع دوم براي بيان نظر اسلام است، مستندات و منابع اصلي ما را تشكيل مي دهد.

قرآن كريم در يك تقسيم بندي اوّلي، نظام هاي سياسي و اجتماعي را به دو نوع تقسيم مي كند:

1. نظام هايي كه داراي ارزش ها و معيارهاي مثبت حاكميت اسلامي است.

2. نظام هايي كه فاقد ارزش ديني و اسلامي بوده، و ضد ارزش تلقّي مي شود.

نظام هاي قسم دوم، كه فاقد ارزش ديني و مكتبي است، در قرآن كريم به عنوان نظام طاغوتي بيان گرديده.

«طاغوت» در لغت و اصطلاح ديني

«طغي» و «طغيان» در لغت، به معناي تجاوز و گذر از حد است; حدي كه عقل و يا شرع معيّن كرده. راغب در مفردات مي نويسد: «طاغوت» عبارت است از هر متعدي و هر معبودي غير از خداوند. در اصطلاح ديني هم «طاغوت» به معناي طغيان و تجاوز از حدّ است.1 در لسان العرب به شيطان، كاهنان و پيشوايان ضلالت و گم راهي «طاغوت» اطلاق شده است.2 مجمع البحرين نيز ماده «طغي» را به معناي تجاوز گرفته و در اصطلاح، همان معاني را ذكر مي كند كه در لسان العرب و مفردات راغب آمده است.3

«طاغوت» مصدري است كه معناي «طغيان» دارد و اين كلمه از باب مبالغه در معناي اسم فاعل (طغيان كننده) استعمال مي شود. اصل طاغوت «طغيوت» (طغيوت، به فتح ط و غ) بوده است. جمع آن «طواغيت و طواغت و طواغ» بر حذف زياده است.4

صاحب تفسير شريف الميزان مي گويد: اين لفظ (طاغوت = طغيوت، به فتح ط و غ) از نظر وزن، مانند ملكوت و جبروت است كه معناي مبالغه نيز دارد. در اصطلاح ديني هم بر هر چيزي استعمال مي شود كه وسيله تجاوز از حدي باشد كه عقل سليم و يا شرع معيّن كرده است و در مواردي استعمال مي شود كه چيزي وسيله تجاوز از حد و حق بوده و باعث طغيان باشد; مانند اقسام معبودهاي غير خدا، امثال بت ها، شياطين، جن و پيشوايان ضلالت از بني آدم و هر متبوعي كه خداوند راضي به پي روي از او نيست. اين كلمه در مذكر و مؤنث، مفرد و تثنيه و جمع مساوي است و تغييري نمي كند.5

در بعضي از متون ديني آمده است كه «طاغوت» به هر متجاوزي گفته مي شود كه از حد الهي تجاوز كرده است; يعني هر مطاعي سواي اولياي الهي. در همين زمينه، در بعضي روايات به دشمنان ائمّه اطهار: (حاكمان ستمگر) «طاغوت» اطلاق شده است. مرحوم مجلسي در بحارالانوار مي فرمايد: در تفسير طاغوت، به بت ها و هر معبودي غير از خداوند و هر اطاعت شونده غير از اولياي الهي اشاره شده است. در روايات و زيارات ما، از دشمنان ائمّه معصوم: به «جبت» و «طاغوت» و «لات» و «عزي» تعبير شده است. در همين زمينه، در حديثي از امام صادق7 روايت شده است: «عدوُّنا في كتاب اللّه الفحشاءُ و المنكرُ و البغي و الاصنامُ و الاوثانُ و الجبتُ و الطاغوتُ»;6 يعني از دشمنان ما در كتاب خداوند، به فحشا و منكر و اهل بغي و بت ها و جبت و طاغوت تعبير شده است.

مرحوم مجلسي در جاي ديگر مي فرمايد: «طاغوت و هو يُطلَقُ علي الكاهنِ و الشيطانِ و الاصنامِ و علي كلِّ رئيس في الضلالةِ و علي كلِّ ما يعبأ عن عبادة اللّه و علي كل ما عُبِدَ مِن دونِ اللّه و يجيء مفرداً لقوله تعالي (وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِياؤُهُمُ الطَّاغُوتُ)»;7 يعني بر كاهن، شيطان، بت ها و هر سرپرست گم راهي و هر چيزي كه مانع عبادت خداوند است و نيز هر چيزي كه غير خداوند مورد پرستش قرار مي گيرد، طاغوت اطلاق مي شود و به شكل مفرد نيز به كار مي رود; مانند آيه مذكور.

آنچه از متون اسلامي فهميده مي شود اين است كه هر چيزي بدون اذن خداوند اطاعت شود نوعي سركشي و طغيان از دستورات الهي محسوب شده، در واقع، اطاعت از طاغوت است; زيرا تجاوز از حد الهي و تجاوز از حق (دستور خداوند) است; اينكه خداوند در قرآن كريم فرموده است: (أَطِيعُوا اللَّهَ)، بايد از او اطاعت شود، به اين معناست كه اگر چيزي غير از خداوند پرستش و اطاعت شود، در واقع تجاوز از حق اللّه است; چون در آيه ديگر آمده است: (ذلكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ.) (حج: 6) خداوند اصلي ترين مصداق حق است; (الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ) (بقره: 147) يعني: سر منشأ حق خداوند است. از اين رو، عدم اطاعت از خداوند طغيان در برابر حق است.

در فرهنگ ديني اسلام، پرستش بت ها و اجنّه و اطاعت از اولياي فاسد، نوعي تجاوز از حق بوده، «طغيان» به حساب مي آيد و بر بت ها و اجنّه و حاكمان ستمگر، كه به غير حق شايسته اطاعت پنداشته شوند، «طاغوت» اطلاق مي شود; چون اينان در حقيقت، معبود حقيقي نبوده، اطاعت از آنان سركشي به حساب مي آيد.

همان گونه كه گفته شد، يكي از مواردي كه مصداق «طاغوت» به حساب مي آيد، اولياي كفر و حاكمان ستمگر است. در همين زمينه، به هر مانعي كه در راه هدايت بشر به سوي حق وجود داشته باشد و در مقابل حق مانع محسوب شود، «طاغوت» اطلاق مي شود. حاكمان ستمگر و اولياي كفر مانعي در برابر حق و حاكميت الهي اند. وجه اطلاق «طاغوت» بر حاكم ستمگر و اولياي كفر آن است كه اينان، هم در حكمراني خود با تجاوز از حدود الهي، و هم در ممانعت از حاكميت دستورات الهي، «طاغوت» محسوب مي شوند.

طاغوت در قرآن

در قرآن كريم، واژه «طاغوت» در هشت مورد به كار رفته است. اين كلمه در سوره بقره، آيات 256 و 257; نساء آيات 6، 7 و 51; مائده آيه 60; نحل آيه 36; و زمر آيه 17 آمده است.8 واژه «طاغوت» در اين آيات، به صورت كلي، در دو معناي اصطلاحي به كار رفته است: يكي در مورد چيزهايي كه به عنوان معبود در مقابل خداوند مورد پرستش قرار مي گيرد; مانند بت ها، شيطان، جن و مانند آن; همچون آيه 256 سوره بقره; آيات 76 و 51 سوره نساء; آيه 60 سوره مائده; آيه 36 سوره نحل; و آيه 17 سوره زمر. در اين آيات، شيطان، بُت ها و اجنّه به عنوان معبودي در مقابل خداوند مورد مذمّت قرار گرفته و بر آنان «طاغوت» اطلاق شده است. كساني را هم كه اينها را اطاعت مي كنند و از خداوند اطاعت نمي نمايند، به عنوان اطاعت كنندگان و پرستشگران طاغوت، توبيخ نموده، مذمّت مي كند.

در اصطلاح قرآني، معناي ديگري كه براي «طاغوت» شده، حاكم ستمگر و هر فرمانرواي ظالمي است كه طغيان كننده از اطاعت الهي بوده و عمل كننده به غير قوانين خداوند است.

لازم به تذكر است كه در يك تحليل كلي، مي توان در تمام اين آيات «طاغوت» را به معناي حاكم و حكومت هاي ستمگر دانست; زيرا همان گونه كه در توضيح لغوي و اصطلاحي گذشت، يكي از معاني معروف «طاغوت» حاكمان ستمگر و رهبران كفر است كه مصداق كامل طغيان و ستمگري به حساب مي آيند، هرچند برخي از آيات در يك معناي خاص صراحت بيشتر دارد.

الف. هر معبودي در برابر خداوند

از نظر قرآن كريم، معبود حقيقي تنها خداوند است; چون او خالق هستي و مالك آن است و حق پرستش نيز با اوست: (اللّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيء وَ هُوَ الْوَاحِدُالْقَهَّارُ) (رعد: 16); (اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيء وَ هُوَ عَلَي كُلِّ شَيء وَكِيلٌ) (زمر: 62); (ذَلِكُمُ اللّهُ رَبُّكُمْ لا إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيء فَاعْبُدُوهُ وَ هُوَ عَلَي كُلِّ شَيء وَكِيلٌ.) (انعام: 102) طبق اين آيات شريفه، حق عبادت و پرستش تنها و منحصر به خداوند است; زيرا خداوند خالق كل هستي است و فقط بايد او عبادت شود: (إِنَّا أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَّهُ الدِّينَ) (زمر: 2); اي پيامبر! ما كتاب را بر تو فرستاديم و بر حق هم فرستاديم; چون منشأ حق خداوند است و بايد او را عبادت كنيد. طبق اين آيات، عبادت حق منحصر به خداوند است و بايد او به عنوان معبود حقيقي پرستش شود و پرستش چيزهاي ديگر ظلم بر او بوده و طغيان بر اوست.

بررسي آيات مربوط به كلمه «طاغوت»:

1) (لاَ إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَد تَّبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَي لاَ انفِصَامَ لَهَا وَاللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ) (بقره: 256); اكراه و اجباري در دين نيست، راه درستي از گم راهي (ايمان از كفر و حق از باطل) به درستي بيان شده است. پس كساني كه به طاغوت كافر شده و به خداوند ايمان آورده اند، در حقيقت به ريسمان محكم دست زده اند كه جدايي ندارد و خداوند شنوا و داناست.

در اين آيه، مراد از «طاغوت»، شيطان، جن، كاهن، بت و يا هر چيزي است كه مخالف امر الهي است و در مقابلِ ايمان به خداوند مورد مذمّت قرار گرفته.9 اين آيه ايمان به خداوند را مساوي با كفر به طاغوت به حساب آورده است. از اين رو، طاغوت هر چيزي است كه اطاعت آن منافي با ايمان به خداوند است. اين آيه درباره اصل دين سخن مي گويد; يعني راه راست و روشن، و راه گم راهي، و اين اشاره دارد به اصل پرستش و اطاعت كه همان مقام عبوديت است; همان گونه كه «عروه الوثقي» هم ايمان به خدا و رسول تفسير شده است.10

2) (أَلَمْ تَرَ إِلَي الَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيباً مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ هَؤُلاء أَهْدَي مِنَ الَّذِينَ آمَنُواْ سَبِيلا) (نساء: 51); آيا نديدي كساني را كه بهره اي از كتاب خدا برده بودند و به بت و بت پرستان ايمان آوردند، درباره كافران مي گويند: كساني كه كفر ورزيدند از كساني كه ايمان آورده اند هدايت يافته ترند.

در اين آيه هم «طاغوت» در برابر ايمان به خداوند ذكر گرديده و به معناي بت و بت پرست به كار گرفته شده است. ايمان به جبت و طاغوت يعني: ايمان به اصنام و بت ها. شأن نزول اين آيه در مورد كعب ابن اشرف و گروهي از يهود است كه در برابر دو بت قريش سجده كردند و سپس به ابي سفيان و اصحاب او گفتند: آنان از پيامبر9 و اصحاب آن حضرت هدايت يافته ترند.11

3) (قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُم بِشَرّ مِن ذَلِكَ مَثُوبَةً عِندَاللّهِ مَن لَعَنَهُ اللّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَ عَبَدَ الطَّاغُوتَ أُوْلَـئِكَ شَرٌّ مَكَاناً وَ أَضَلُّ عَن سَوَاءالسَّبِيلِ) (مائده: 60); بگو آيا شما را از كساني كه بدتر از اينانند در پاداش نزد خداوند، مطّلع كنم؟ كساني كه مورد لعن خداوند هستند و خداوند بر آنان غضب كرده و برخي از آنان را ميمون و خوك و برخي ديگر را بندگان شيطان و بت قرار داده است. اينها در بدترين جاي قرار دارند و از راه راستين به دورند.

در اين آيه نيز «طاغوت» به معناي بت و شيطان به كار رفته است، كه توسط كفّار مورد پرستش قرار مي گيرد.

4) (وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّة رَسُولا أَنِ اعْبُدُواْاللّهَ وَاجْتَنِبُواْ الطَّاغُوتَ فَمِنْهُم مَنْ هَدَي اللّهُ وَ مِنْهُم مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلالَةُ فَسِيرُواْ فِي الأَرْضِ فَانظُرُواْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ) (نحل: 36); ما در هر امّتي رسولي برانگيختيم كه خداوند را بپرستيد و از طاغوت دوري كنيد. پس بعضي از مردم توسط خداوند هدايت يافتند و برخي ديگر به گم راهي گرفتار شدند. پس در روي زمين سير كنيد و ببينيد عاقبت تكذيب كنندگان چگونه است.

اين آيه مباركه مي فرمايد: بايد به اطاعت خداوند پرداخت و از اطاعت طاغوت، شيطان و بت ها دوري كرد. به قرينه «عبادت خداوند»، مي فهميم كه مراد از «طاغوت» شيطان و بت است كه توسط كفار مورد پرستش قرار مي گيرد.

البته در برخي از روايات، اجتناب از طاغوت به دوري از ائمّه ضلالت و حاكمان جائر تعبير شده است; مانند اين روايت كه مي فرمايد: «انتم الذين اجتنبوا الطاغوت اَن يعبدوها، و مَن اطاعَ جبّاراً فقد عبده.»12 امام صادق7 به شيعيانش مي فرمايد: شما كساني هستيد كه از طاغوت دوري كرده و آن را پرستش نكرده ايد، و در ادامه مي فرمايد: كسي كه از حاكم ستمگري اطاعت كند در واقع، او را پرستش كرده است. در تفسير اين آيه در مجمع البيان، «دوري از طاغوت» به دوري از تمام كساني كه به گم راهي دعوت مي كنند، تعبير شده است، به اين مناسبت كه دعوت كنندگان به سوي گم راهي موجب دوري از هدايت الهي مي شوند.

5) (الَّذِينَ آمَنُواْ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَالَذِينَ كَفَرُواْ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُواْ أَوْلِيَاء الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفاً) (نساء: 76); كساني كه به خداوند ايمان آورده اند در راه خداوند مي جنگند و كساني كه كفر ورزيدند در راه طاغوت مي جنگند. پس بكشيد اولياي شيطان را كه مكر شيطان ضعيف است.

در اين آيه مباركه، «طاغوت» به شيطان اطلاق شده است و همچنين اولياي كفر كه تابع شيطانند. شاهد ديگر اين معنا آن است كه در دنباله آيه، «شيطان» ذكر شده است. پس مراد از «طاغوت» نيز شيطان است.

اين آيات شريفه به صراحت مي فرمايد: مؤمنان كساني اند كه خداوند را عبادت كرده، از او اطاعت مي كنند و از طاغوت، شيطان، بت ها و كفار دوري مي جويند; يعني طاغوت را عبادت و پي روي نمي كنند. در آيات مذكور، «طاغوت» به معناي بت ها و شياطين آمده است كه مورد اطاعت و پرستش قرار مي گيرد. در واقع، هر كسي به عبادت و پرستش خداوند مؤمن نيست در واقع، عبد و بنده طاغوت است; زيرا در فرهنگ قرآن، هر معبودي غير از خداوند، «طاغوت» به حساب مي آيد، و كساني كه از فرمان خداوند اطاعت نكرده، او را عبادت نمي كنند، همگي بندگان طاغوت معرفي شده اند.

6) (وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَن يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَي اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَي فَبَشِّرْ عِبَادِ) (زمر: 17); مؤمنان كساني هستند كه از پرستش طاغوت دوري نموده، به سوي خداوند روي مي آورند; براي آنان بشارتي است; بشارت بده بندگان مرا. در اين آيه نيز «طاغوت» به معناي بت و شيطان آمده است، بخصوص بت ها كه مورد عبادت قرار مي گرفتند. البته مي توان آنها را نسبت به حكومت هاي طاغوت و كافر نيز سرايت داد و گفت: بر اساس مفاد آنها، وظيفه مسلمانان است كه از نظر اعتقاد، آن نوع طاغوت (شيطان، بت و حاكمان كفر) را منكر باشند; يعني از نظر اعتقاد، از آنان تبرّي جويند و به حقّانيت آنان باور نداشته و بلكه منكر آن باشند.

ب. حاكمان ستمگر

معناي ديگري كه در اصطلاح قرآني براي «طاغوت» بيان شده، پيشوايان گم راهي، حاكمان ستمگر و هر فرمانرواي ظالمي است كه طغيان كننده و ياغي از اطاعت الهي بوده و عمل كننده به قانوني غير از قوانين خداوند است; يعني كساني كه بر خلاف حكم و دستورات خداوند، بر مردم حكومت مي كنند. بر اساس اين معنا، كساني كه از حاكم غير الهي اطاعت مي كنند در واقع، از طاغوت متابعت كرده اند; زيرا طبق حديثي از امام باقر7، هركس از چيزي اطاعت كند در واقع آن را پرستش كرده است.13

آياتي كه در آنها «طاغوت» به معناي حاكم ستمگر و اولياي كفر و پيشوايان گم راهي اطلاق شده، عبارتند از:

1. (اللّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُواْ يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَي النُّوُرِ وَالَّذِينَ كَفَرُواْ أَوْلِيَآؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِنَ النُّورِ إِلَي الظُّلُمَاتِ أُوْلَـئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ) (بقره: 257); خداوند سرپرست كساني است كه ايمان آورده اند; آنان را از تاريكي ها خارج نموده، به نور مي رساند. و كساني كه كافر شدند و سرپرستشان طاغوت است، آنان را از نور خارج مي كند و به سوي تاريكي مي برد. اينان اصحاب آتش بوده، در آن جاودانه اند.

در اين آيه مباركه، خداوند ولي كساني به شمار آمده است كه به خدا ايمان آورده اند و خداوند با نور ايمان، آنان را از ظلمت كفر به نور اسلام و ايمان هدايت نموده است. «طاغوت» ولي و رهبر كساني ذكر شده كه به خداوند كفر ورزيده اند و آنان را از نور اسلام در فطرت خودشان، به كفر، تاريكي، الحاد و معصيت گرفتار كرده اند.

در تفسير اين آيه مباركه در مجمع البيان، آمده است: اينكه فرموده: «اولياي كفر طاغوت است»، يعني: متولّي امورشان و يارانشان كفّار هستند و مراد از «ظلمات»، ظلمات كفر و معصيت و گم راهي از اسلام و ايمان است. طاغوت ها (سران كفر و الحاد) مردم را اغوا مي كنند و به كفر و معصيت دعوت مي نمايند. در همين باره مي گويد: اطاعت حاكمان غير عادل و رهبران غير معصوم، مردم را به كفر و معصيت مي كشاند; زيرا آنها مردم را اغوا نموده، به سوي گم راهي دعوت مي كنند.14

با توجه به اينكه «ولي» به معناي دوست، سرپرست (متولّي امور) و رهبر و پيشوا آمده، در اين آيه، «ولي» در معناي اجتماعي و سياسي آن مراد است كه مراد همان رهبري و هدايت است. كساني كه كفر ورزيده اند در واقع به گم راهي و تاريكي كفر رسيده اند. اينان طاغوت و حاكمان ستمگر و معاندان حق را رهبر و حاكم خود انتخاب كرده اند. از اين رو، به ظلمت كفر و معصيت گرفتار شده اند. يعني اولياي كفر و حاكمان ستمگر كساني اند كه مردم را از راه حق و ايمان خارج كرده، به راه كفر، گم راهي و معصيت مي برند.

به رهبر و حاكم ستمگر «طاغوت» گفته شده به اين اعتبار كه از حدّي كه عقل سليم و شرع (خداوند) معيّن كرده تجاوز نموده و ياغي و طاغي از بندگي و دستورات خداوند شده است و اين طغيان از باب گردن كشي در برابر خداوند و دستورات اوست.15

در اين آيه، نقش نظام اجتماعي غيرعادلانه و رهبران سياسي غير صالح در زندگي انسان ها به خوبي بيان شده است. رهبران و صاحبان امور اجتماعي يا باعث هدايت مردم به سوي صلاح و سعادت (اسلام و ايمان) مي شوند و يا عاملي براي هدايت به سوي كفر و معصيت (سقوط و شقاوت) مي باشند. بر اين اساس، انسان ها هر كسي را كه رهبر، پيشوا و ولي خود انتخاب كنند، اين انتخاب نقش مهمي در صلاح و بدبختي شان خواهد داشت. در واقع، اين آيه مباركه نقش نظام هاي اجتماعي ـ سياسي را در رابطه با رهبري اعتقادي و نيز منش عملي جوامع به خوبي بيان مي كند. بر اين اساس، اگر زمام جامعه به دست انسان هاي صالحي باشد كه بر اساس دستورات الهي و قوانين درست عقلاني و به دور از هواها و هوس هاي حيواني عمل مي كنند، جامعه به سوي حاكميت ارزش هاي الهي و انديشه هاي سالم بشري هدايت مي شود و در نتيجه، در عمل نيز ايمان و پاكي جامعه را فراخواهد گرفت. ولي اگر در انتخاب زمام داران جامعه انساني، دقت كافي نشود و انسان هاي غيرصالح به قدرت برسند، در اين صورت ارزش هاي ناسالمي بر جامعه حكم فرما خواهد شد و جامعه در ورطه فساد و تاريكي و معصيت سقوط خواهد كرد.

در رابطه با تفسير اين آيه، در حديثي از امام صادق7 آمده است: «اولياي طاغوت» دشمنان حضرت علي7 و پيروان آنان هستند و مراد از «نور» در اين آيه، نور ولايت حضرت علي7 است.16

در جاي ديگر مرحوم مجلسي مي فرمايد: هر چيزي كه مانع راه خير باشد «طاغوت» محسوب مي شود. بر اساس بسياري از روايات ما، مراد از «طاغوت»، غاصبان خلافت است. طبق همين تفسير، در آيه 256 سوره بقره، «عروة الوثقي» نيز به مودّت اهل بيت: تعبير شده است.17

مطابق آيات قرآن كريم، اولياي امور و هر حاكمي كه در جامعه به عدل رفتار نمي كند در مقابل خداوند طغيان كرده «طاغوت» ناميده مي شود; چون خداوند به عدل دستور داده است: (وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ) (حجرات: 9); (اعْدِلُواْ هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَي) (مائده: 8); و كسي كه دستورات خداوند را اطاعت نمي كند در مقابل خدا طغيان كرده، «طاغوت» به حساب مي آيد.

2. (أَلَمْ تَرَ إِلَي الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُواْ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُواْ إِلَي الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُواْ أَن يَكْفُرُواْ بِهِ وَيُرِيدُالشَّيْطَانُ أَن يُضِلَّهُمْ ضَلاَلا بَعِيداً); آيا نديدي كساني را كه گمان مي كردند به تو و آنچه پيش از تو نازل شده ايمان آورده اند، اراده كرده اند كه براي قضاوت در نزاعشان به طاغوت مراجعه كنند، در حالي كه به آنان امر شده است كه بايد به طاغوت كافر شوند. اما شيطان اراده كرده است كه آنان را به گم راهي دوري بكشاند.

در اين آيه، جاي بحث بيشتري وجود دارد; زيرا دلالت اين آيه مباركه بر مدعا ـ يعني طاغوت به شمار آمدن حاكمان ستمگر و يا نظام هاي غيرعادلانه ـ به بهترين وجه بيان شده است. خداوند مي فرمايد: كساني هستند كه مي گويند: ما به خداوند و رسالت پيامبر9 ايمان داريم، در حالي كه در نظام اجتماعي و سياسي خودشان به متولّيان ديگري غير از رسول اكرم9 روي مي آورند و اينان پيروان طاغوت اند كه از ولايت الهي به دورند.

اين آيه مباركه و آيات قبل، همگي بر الهي بودن نظام اجتماعي و نيز تأكيد بر امر ولايت و مرجعيت پيامبر9 اسلام در امور سياسي و اجتماعي توجه ويژه دارند. اهميت اين امر از اين نكته ناشي مي شود كه به حكم قرآن كريم و تأكيدات اين آيات، تنها اقرار به شهادتين (اسلام) و يا اقرار ظاهري به ايمان، براي مؤمن بودن كافي نيست، بلكه مؤمن بايد در تمام جنبه هاي زندگي، اعم از بعد فردي و اجتماعي، مطيع دستورات الهي و اوامر پيامبراسلام9 و ساير رهبران ديني باشد. علاوه بر آن، بايد در اعمال فردي به احكام اسلام عمل كند، در امور اجتماعي و عمومي نيز بايد به مرجعيت رهبران اسلام تن داده، در هر حالتي تسليم اوامر الهي آنان باشد. تنها در اين صورت است كه يك مسلمان به تمام معنا خواهند بود.

آيه قبل از اين آيه مي فرمايد: (إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤدُّواْ الأَمَانَاتِ إِلَي أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَن تَحْكُمُواْ بِالْعَدْلِ إِنَّ اللّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُم بِهِ إِنَّ اللّهَ كَانَ سَمِيعاً بَصِيراً يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْ فَرُدُّوهُ إِلَي اللّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلا) (نساء: 58 و 59); خداوند شما را امر مي كند كه امانات را به اهلش برگردانيد و زماني كه بين مردم حكم كرديد، به عدل حكم كنيد. خداوند شما را به اين امر موعظه مي كند. خداوند شنوا و بيناست. اي كساني كه ايمان آورده ايد! از خداوند و رسول و صاحبان امر خود اطاعت كنيد. اگر در چيزي نزاع كرديد به خداوند و رسول او برگردانيد (حكمش را بپرسيد.) اگر به خداوند و روز آخرت ايمان داريد، اين نيكوتر و بهترين عاقبت است.

بسياري از علما معتقدند: مراد از «امانت» در اين آيه، ولايت امامان دوازده گانه: است; همان گونه كه برخي از روايات نيز بدان اشاره دارد; زيرا در آيه بعد، به اطاعت آنان امر كرده است.18 نكته ديگري كه در اين آيه هست تأكيد قرآن كريم بر رعايت عدالت در امور اجتماعي است. آيه بعدي به صراحت تمام، اعلام مي كند كه بايد در تمام امور فردي و اجتماعي، از خدا و رسول و صاحبان امر (امامان معصوم پس از پيامبر:) اطاعت كنيد. اگر در مورد چيزي اختلاف پيدا كرديد، براي حل آن، به داوري پيامبر رضايت دهيد و مرجعيت ديني و اجتماعي آن حضرت و جانشينان بر حق او را بپذيريد. اين شرط ايمان به خداوند و قيامت است; يعني اگر كسي در امورات اجتماعي خود، به پيامبر9 و رهبران الهي مراجعه نكند و مرجعيت ديني و اجتماعي آنان را قبول ننمايد، از نظر قرآن، به خداوند و قيامت ايمان ندارد. به دنبال اين دو آيه، خداوند مي فرمايد: كساني كه ادعاي ايمان به خداوند و رسالت پيامبر9 دارند در امور اجتماعي و سياسي خود، به طاغوت (حاكمان غيرالهي) مراجعه مي كنند، در حالي كه خداوند فرموده است به طاغوت كافر باشند.

شأن نزول اين آيه پيشنهاد مسلماني است كه براي حل اختلاف خود با يك يهودي، به جاي مراجعه به پيامبر9، به كعب الاحبار يهودي روي آورد. آيه بر اين امر دلالت دارد كه نبايد در حل و فصل امور اجتماعي، به حاكمي غير از پيامبر9 مراجعه كنيد; يعني به صراحتِ آيه، مسلمانان مؤظفند براي حل مسائل اجتماعي خودشان، مانند امور فردي و شخصي، به مرجعيت الهي و رهبري پيامبر اكرم9 پايبند باشند. و اگر با حضور رهبر الهي مانند پيامبر9، به كسان ديگري كه شرايط رهبري ديني را ندارند مراجعه كنند، اين با ادعاي ايمان به خداوند و رسالت پيامبر سازگاري ندارد; زيرا جنبه هاي اجتماعي اسلام از جنبه هاي فردي آن تفكيك پذير نيست.

خداوند به دنبال آيه قبل، دستور مي دهد: به پيامبر9 و صاحبان امر (ائمّه اطهار:) مراجعه كنيد. در اين آيه، بر اساس شأن نزول، كساني را كه از اين حكم سرپيچي نموده، براي حل و فصل امورشان به حاكمي غير از پيامبر مراجعه مي كنند، مذمّت مي نمايد. در آيه بعد، مي فرمايد: (وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْاْ إِلَي مَا أَنزَلَ اللّهُ وَإِلَي الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنكَ صُدُوداً) (نساء: 61); زماني كه گفته مي شود به احكام نازل شده از سوي خداوند و پيامبر مراجعه كنيد، منافقان از اين امر اعراض مي كنند. طبق اين آيه، نشانه منافقان اين است كه در امور اجتماعي شان كراهت دارند به پيامبر9 و احكام الهي مراجعه كنند و اين خود بيانگر نفاق قلبي و اجتماعي منافقان است.

آيات بعدي نيز به نحوي به بيان اهميت ارجاع امور به پيامبر9 و تنظيم نظام اجتماعي با مرجعيت خدا و رسول تأكيد دارد و از نيّات و عملكردهاي منافقان پرده برمي دارد، تا اينكه مي فرمايد: (فَلاَ وَرَبِّكَ لاَ يُؤْمِنُونَ حَتَّي يُحَكِّمُوكَ فِيَما شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لاَ يَجِدُواْ فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسْلِيماً) (نساء: 65); قسم به خداوند، اينان مؤمن نيستند، مگر آنكه (اي پيامبر) در نزاع هاي خود، فقط تو را مرجع و حاكم قرار دهند و به حكمي كه تو مي كني كاملا تسليم باشند، سپس حتي در دلشان نيز نسبت به حكم تو ناراضي نباشند.

در اين آيه مباركه، به صورت قاطع، اعلام مي كند كه مؤمنان بايد در تمامي نزاع ها و امور اجتماعي خود، به پيامبر9 مراجعه نموده، به حكم و داوري ايشان تن در دهند و صد در صد به حكم پيامبر تسليم محض باشند و حتي از نظر قلبي نيز نسبت به حكم صادر شده از طرف پيامبر كراهت نداشته باشند.

تمام اين آيات به صورت روشن، رهبري پيامبر و زمام داران الهي منصوب از طرف خداوند را امري ضروري و لازمه ايمان به خداوند مي داند و در اين زمينه، از مرجعيت اجتماعي حاكمان غيرمشروع به شدت منع مي كند. بنابراين، نظام اجتماعي يك جامعه در صورتي مطابق معيارهاي اسلامي و ديني خواهد بود كه رهبري اين نظام با انسان هاي منصوب از طرف خداوند بوده و مرجعيت جريان انجام امور اجتماعي نيز طبق احكام و قوانين الهي باشد.

آيات مذكور تأكيد مي كند كه نظام هاي اجتماعي، كه قوانين حاكم بر مناسبات اجتماعي و نيز رهبري سياسي و اجتماعي آن، مطابق با معيارهاي ديني و تحت نظر رهبري مكتبي نباشد، نظام هاي طاغوتي است و طبق ديدگاه اسلام، از هرگونه ارزش مكتبي تهي; زيرا به حاكمان غير الهي (طاغوت) مراجعه مي كنند. از نظر اسلام، جوامعي كه نظام هاي اجتماعي و سياسي آنها در بعد قانون گذاري، قضاوت و اجرا، مطابق با ديدگاه اسلام نباشد، از نظر قرآن، داراي نظام هاي طاغوتي اند و در مقابل نظام اجتماعي اسلام قرار دارند.

به دنباله همين آيات، در آيه ديگري مي فرمايد: (الَّذِينَ آمَنُواْ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُواْ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُواْ أَوْلِيَاء الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفاً) (نساء: 76); كساني كه ايمان آورده اند در راه خداوند مي جنگند و كساني كه كافرند در راه طاغوت مي جنگند. پس بكشيد اولياي شيطان را كه مكر شيطان ضعيف است.

اين آيه بي ارتباط با آيه 65 همين سوره نيست. تمامي اين آيات در مقام بيان مسائل سياسي و اجتماعي و بخصوص مسائل جنگ است. اين آيه نيز تأكيد مي كند كه مبارزه مؤمنان در راه خداوند و جنگ كافران در راه طاغوت است و مراد از «طاغوت» هم حاكم ستمگري است كه در تحت ولايت شيطان قرار دارد. اين آيه بيانگر حكم جهاد الطاغوت (طاغوت الكفار) است و بيانگر لزوم مبارزه با نظام هاي كافر. آيات پيش از اين آيه، بخصوص آيه 74 و 75، مي فرمايد: (فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللّهِ... وَ مَا لَكُمْ لاَ تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاء وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَـذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا.) اين آيات در مقام تشريع فريضه جهاد است; فريضه اي اسلامي براي نابودي حاكميت كفر و ستم. جهاد براي درهم شكستن نظام كفر و الحاد، و زمينه سازي براي حاكميت اسلام و قوانين درخشان آن بر گستره گيتي تشريع شده است. اين نوع مبارزه به صورت بسيار روشن در مورد جهاد با حاكميت هاي طاغوتي كفر مصداق مي يابد. وجه وجوب جهاد هم اين است كه جهاد اسلامي موجب مي شود مستضعفان از دست نظام هاي طاغوتي كفر نجات يابند. در اين آيه، نظام طاغوتي كفر به عنوان عاملي براي به بند كشيدن مستضعفان مطرح شده است. اين آيات بيانگر حكم جهاد با طاغوت كافر و نظام هاي طاغوتي است; زيرا مصداق طاغوت هم نظام هاي حاكم غيرديني و مصداق سلطه كفر است.

فريضه جهاد يك وظيفه اجتماعي است كه براي نابودي نظام فاسد كفر و الحاد واجب شده; يعني در فرهنگ قرآن، نظام هايي كه رهبري آن در دست انسان هاي ستمگر و حاكمان ظالم قرار دارد و عملكرد آنها در جهتي غير از عملي شدن قوانين الهي است، نظام هاي طاغوتي قلمداد شده است و مسلمانان موظفند به اين نظام ها به ديده ضد ارزش نگريسته، از اين نظام ها دوري كنند. بر همين اساس، بر همه مسلمانان واجب است با اين نوع نظام ها و رهبران طاغوتي آن به مبارزه برخيزند. نظام كفر مصداق اتم طغيانگري در اسلام محسوب مي شود. در اسلام، جهاد به هدف نابودي حاكميت كفر، واجب است; همان گونه كه تلاش براي برپايي نظام اجتماعي اسلام تحت رهبري پيامبر9 و يا رهبري عادل اسلام واجب.

نظام هاي اجتماعي از آن نظر داراي اهميت است كه در اين نظام ها و نيز تحت رهبري انسان هاي سالم و عادل، تمام شخصيت اجتماعي انسان ها شكل گرفته و عملكرد نظام هاي اجتماعي، زمينه ساز گسترش ارزش هاي انساني و ديني است; همان گونه كه حاكميت كفر در يك جامعه، موجب حاكميت يافتن ارزش هاي كفر و الحاد و انواع فسادهاي فردي و اجتماعي خواهد شد.

آيه 257 بقره به صراحت تمام، اعلام مي كند: اولياي كفر و سران طاغوت مردم و جامعه را از راه صحيح و سالم (نور اسلام و ايمان) خارج كرده و به مسير سقوط و فساد (ظلمت كفر و فساد) رهنمون است; در حالي كه خداوند و اولياي دين آنان را از مسير ظلمت (كفر، معصيت و فساد) خارج كرده، به شاه راه نيك بختي، سعادت و كمال واقعي هدايت مي كنند. اين آيه به درستي، بيانگر نقش بنيادين نظام هاي اجتماعي و رهبران اجتماعي در رابطه با سرنوشت انسان هاست.

طبق اين آيه مباركه، فرهنگ اجتماعي و خميرمايه هاي اصلي شخصيت سالم انساني در بستري شكل مي گيرد كه نظام سياسي بر يك جامعه سالم حاكم باشد. در چنين جوامعي است كه فرهنگ ديني مردم و نيز روش و منش اخلاقي و رفتاري آنان سالم شكل مي گيرد و اين چيزي است كه براي سازندگي زندگي تمام انسان ها، حتي در جهان ديگر، (قيامت) بسيار با اهميت است. در تفسير آيه 257 بقره، بسياري از مفسّران «نور» را به اسلام و ايمان و اعمال صالح تفسير كرده و نيز «ظلمت» را به كفر و نفاق و يا معصيت معنا كرده اند. و اين چيزي نيست جز بيان نقش حكومت و نظام اجتماعي و همچنين پيشوايان جامعه در شكل گيري فرهنگ اجتماعي انسان و تنظيم يك نظام اجتماعي سالم ديني.

طاغوت در روايات

درباره طاغوت و تعيين نظام هاي طاغوتي، روايات زيادي در متون ديني اسلام وجود دارد. اين رويات عمدتاً در تفسير آيات مذكور صادر شده است. طبق اين روايات، مصاديق طاغوت و خصيصه هاي نظام طاغوتي در روايات ديني ما معيّن شده است.

در بسياري از اين روايات، «طاغوت» بر حاكم ستمگر و پيشواي ظالم اطلاق شده است و به همين لحاظ، جوامع و نظام هايي كه در تحت حاكميت اين نوع حكّام قرار دارند، نظام طاغوتي اند; چنان كه در بعضي از اين روايات، پيشوايان نظام الهي و توحيدي به طور مشخص، ائمّه معصوم: معرفي شده اند. از اين زاويه، ابتدا رواياتي را ذكر مي كنيم:

1. در تفسير آيه 257 بقره در روايات ما، اولياي كفر، كه عامل سوق دادن جامعه به ظلمات هستند، حاكمان جور و ستمگر معرفي شده اند; يعني كساني كه در ولايت ائمّه اطهار: قرار ندارند. در اصول كافي چنين آمده است: عبداللّه بن يعفور به امام صادق7 عرض كرد: تعجب مي كنم چگونه اند كساني كه در ولايت ديگرانند صادق و امانتدارند و وفاي به عهد مي كنند، ولي كساني كه در ولايت شمايند نه صداقت دارند و نه امانت، و نه وفاي به عهد؟! حضرت با غضب پاسخ داد: كساني كه در ولايت ما نيستند اگرچه صفات و اخلاق حسنه دارند، دين ندارند; چون در ولايت امام و حاكم ظالم قرار دارند و ولايت ستمگر را قبول كرده اند. و كساني كه هرچند صفات نيكي مانند وفاي به عهد، صداقت و امانت ندارند، اما در ولايت ما (ائمّه) و حاكم عادلي از طرف خداوند هستند، سرزنشي بر آنان نيست و آنان اهل نجاتند; چون در ولايت ائمّه اطهار: هستند. (زيرا ولايت ائمّه اطهار: موجب هدايت آنان خواهد شد) در اين زمينه، امام7 به آيه شريفه 257 سوره بقره استناد مي كند كه رهبر و ولي مؤمنان، ائمّه اطهار، امامان معصوم: و پيشوايان عادل هستند و اينان مي توانند مؤمني را از ظلمت گناه به نور هدايت و توبه برسانند. اما به عكس، كساني كه اهل صفات نيك هستند ولي در ولايت ائمّه اطهار: نيستند و در حاكميت حاكمان ستمگر قرار دارند، اينان اهل ضلالتند; چون حاكمان ستمگر آنان را از نور اسلام به ظلمت كفر، الحاد و معصيت مي كشانند. از اين رو، خداوند آتش را بر آنان واجب كرده است.19

مطابق اين روايت، حاكم ستمگري كه موجب گم راهي مردم مي شود، همان «طاغوت» است كه مورد مذمّت قرار گرفته. طاغوت ها موجب انواع فساد در جامعه بوده، موجب رواج عقايد فاسد (كفر) مي شوند و از اين نظر، نظام طاغوتي نظامي ضدارزش به شمار مي آيد.

در برخي روايات ائمّه اطهار: و در تفسير آياتي كه «طاغوت» به معناي شيطان و بت به كار رفته است، «عبادت طاغوت» به معناي «اطاعت طاغوت» آمده است، و اينكه از عبادت طاغوت هم منع شده، يعني: اطاعت و پي روي از طاغوت منع شده است; همان گونه كه امام صادق7 فرمود: «و مَن اطاع جبّاراً فقد عبده.»20 البته اين امر نسبت به ائمّه ظلالت و پيشوايان كفر و يا حاكمان ستمگر است; چون در جوامع غير ديني، پيشوايان و حاكمان كفر مورد اطاعت قرار مي گيرند. پس طبق اين روايات، كساني كه از نظام طاغوتي و حاكمان ستمگر اطاعت مي كنند، در واقع آنان را عبادت كرده و از طاغوت پيروي نموده اند. اينان كساني هستند كه طبق روايت عبدالله ابي يعفور و به فرموده امام صادق7 دين ندارند.

2. در روايت ديگري از امام صادق7 در جواب ابابصير، كه در تفسير آيه (تَأْكُلُواْ أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَ تُدْلُواْ بِهَا إِلَي الْحُكَّامِ.) (بقره: 188) روايت شده، چنين آمده است: «يا ابابصير، انّ اللّه ـ عزّ و جل ـ قد علم اِنّ في الامّة حُكّاماً يَجورون، امّا انّه لم يعن حكّام اهل العدل، ولكنّه عني حكّام اهل الجور. يا ابامحمّد، انّه لوكان لك علي رجل حقٌّ فدعوته الي حكّامِ اهل العدلِ فابي عليكَ الاَّ ان يُرافعك الي حكام اهلِ الجورِ لِيقضوا له لكان مِمّن حاكم الي الطاغوتِ و هو قول الله ـ عزّ و جل: (أَلَمْ تَرَ إِلَي الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُواْ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُواْ إِلَي الطَّاغُوتِ) نساء: 61)»21 در اين روايت، به حاكمان جور «طاغوت» اطلاق شده كه مراجعه به آنان هرچند براي اثبات حق، مراجعه به طاغوت است. در اين صورت، مراجعه به آنها ـ اگرچه براي اثبات حقي باشد ـ حرام است. «حرمت مراجعه» در اين روايت صرفاً در مورد اثبات حق و يا بطلان باطل نيست، بلكه به خاطر مراجعه به اولياي غيرعادل و كساني است كه حاكميت آنان مطابق معيارهاي ديني اسلام نيست و از اين زاويه، مراجعه مورد مذمّت قرار گرفته و نظام مورد مراجعه، نظام طاغوتي به شمار آمده است. بر اين اساس، قبول ولايت و حاكميت حاكمان ستمگر در هيچ شرايطي مشروع نيست.

در رابطه با مفاد اين روايت، نظر مرحوم صاحب جواهر اين است كه بر اساس همين روايت، رجوع به قضات حكومت مخالفان شيعه نيز جايز نيست. روايت «مقبوله عمربن حنظله» هم دال بر همين امر و وجوب رجوع به فقهاي عادل شيعه است.22

در اين باره و در ادامه اين روايت، بجاست اين حديث مورد توجه قرار گيرد كه امام علي7 مي فرمايد: «كلُّ حاكم يَحكُم بغيرِ قولِنا اهلِ البيت فهو طاغوتٌ.»23 مطابق اين روايت، تمام حكومت هاي غيرمشروع ـ اگرچه در كشورهاي اسلامي باشد ـ حكومت طاغوت به حساب مي آيد و از اين نظر، براي شيعه رجوع و اعتماد به آنها جايز نيست; همان گونه كه قبول قضاوت و همكاري با اين گونه حكومت ها نيز جايز نمي باشد; زيرا به معناي قبول ولايت طاغوت است و حرام.

با توجه به اينكه از نظر اسلام ملاك قبول حاكميت يك نظام اجتماعي عدالت حاكم و قوانين عادلانه آن نظام است، بر اين مبنا شايسته ترين نظام ها، نظامي است كه توسط امامان معصوم: تشكيل مي شود، و آنچه در عصر صدور اين روايت نيز مراد امام7 بوده، نظام هاي غيرمشروع و حاكمان ستمگري است كه مانع حاكميت امامان: بر جامعه اسلامي به شمار مي آيند.

بر اين اساس، پس از امامان دوازده گانه، كه از هر حيث معصومند، حاكميت كساني مشروع است كه از نظر عدالت، در مرحله پس از امامان معصوم: قرار دارند. به طور مسلّم، قوانين چنين جامعه اي نيز دستورات اسلامي خواهد بود; همان گونه كه عملكرد رهبران اسلامي نيز بايد عادلانه باشد. در مقابل، نظام هايي كه از هر حيث (مشروعيت رهبري، قوانين و عمكردها) از معيارهاي اسلامي فاصله بگيرند، به همان ميزان، از ماهيت اسلامي بودن دور شده، به نظام هاي طاغوتي نزديك خواهند شد.

3. حديث معروف ديگري در اين باره از عمربن حنظله آمده است: عمربن حنظله از امام صادق7 درباره دو نفر از اصحاب (شيعه) كه با هم در ميراث يا دين منازعه دارند، پرسيد: اين اگر اين دو براي حل اين اختلاف به حاكم و يا قاضي وقت مراجعه كنند، آيا اين مراجعه درست است يا نه؟ حضرت صادق7 فرمود: كسي كه به طاغوت (حاكم ستمگر و غيرمشروع) مراجعه كند و او هم براي او حكم نمايد، اگر به اين صورت چيزي به دست آورد حرام است، اگرچه در واقع نيز حق مسلّم او باشد; زيرا با حكم طاغوت، به اين حق دست يافته است، در حالي كه خداوند امر فرموده: بايد به طاغوت كافر باشيد (مراجعه نكنيد.) سپس عمربن حنظله پرسيد: پس چه كنند؟ امام7 فرمود: بايد جستوجو كنند و كسي را بيابند كه راوي حديث ما، عالم به حلال و حرام و عارف به احكام ائمّه اطهار: نسبت به موضوعات و حوادث باشد; و در مرافعات خود، به او مراجعه كنند. سپس هر حكمي كه او كرد بايد به آن راضي باشند; زيرا چنين شخصي را من به حكومت و قضاوت منصوب كرده ام. زماني كه او حكم كرد اگر كسي حكم او را رد كند، مانند اين است كه حكم ما را رد كرده است، و ردّ حكم ما نيز رد حكم خداوند است و اين در حد شرك به اوست.24

در اين روايت، مراجعه به حاكم و قاضي كه از طرف امام معصوم7 منصوب نشده، مراجعه به طاغوت به شمار آمده است و بر اساس حكم او، حتي دست يابي به حق مسلّم افراد نيز حرام است; زيرا هر شخصي با مراجعه خود به سلطان جائر، ولايت او را قبول كرده كه اين به معناي رد ولايت ائمّه است كه حاكمان الهي و قضات معيّن شده از ناحيه خداوند هستند. و رد حكم امام موجب ردّ حكم خداوند است و به منزله شرك به او.

4. در روايت ديگري از ابي بصير به نقل از امام صادق7، چنين آمده است: «كلُّ راية تُرفع قبلَ قيامِ القائمِ فصاحبُها طاغوتٌ يُعبد مِن دونِ اللّه ـ عزّ و جلّ.»25 اين روايت ما را به اين نكته رهنمون مي كند كه اگر كسي قيام كند و پرچمي براي مبارزه بلند كرد، در حالي كه هدف او بجز دعوت به خداوند و قانون الهي باشد، صاحب اين پرچم طاغوت است; زيرا به غير خدا دعوت مي كند. طبق اين روايت، دعوت به هرحاكميتي غير از حاكميت خداوند و رهبران الهي، دعوت به حاكميت طاغوتي است.

فقيه معاصر، حضرت امام خميني1 درباره حاكميت غير مشروع (حاكميت بدون اذن فقيه جامع الشرايط) در عصر غيبت مي فرمود: «اگر چنانچه فقيه در كار نباشد، ولايت فقيه در كار نباشد، طاغوت است. يا خدا، يا طاغوت; يا خداست يا طاغوت. اگر به امر خدا نباشد، رئيس جمهور با نصب فقيه نباشد، غيرمشروع است، و وقتي غيرمشروع شد، طاغوت است. اطاعت او اطاعت طاغوت است، و وارد شدن در حوزه او (ولايت غير فقيه) وارد شدن در حوزه طاغوت است. طاغوت وقتي از بين مي رود كه (ولايت و حكومت) به امر خداي تبارك و تعالي يك كسي نصب بشود.»26

جمع بندي مفاد آيات و روايات

در تفكر اسلامي و قرآني، نظام هاي طاغوتي به عنوان نظام كفر و فساد معرفي شده اند; زيرا موجب گسترش عقايد فاسد (كفر) مي شوند و با افساد خود، مانع گسترش حق، عبادت خداوند و حاكميت قوانيني الهي. در ديدگاه دين اسلام، «نظام فاسد» نظامي است كه مسلمانان بايد با آن مبارزه (جهاد) كرده و براي حمايت و پيشرفت دعوت اسلامي و دعوت كنندگان دين اسلام، در نابودي آن تلاش كنند; زيرا اين نوع نظام ها (نظام طاغوت) از يك سو، خود مظهر فساد است و از سوي ديگر، مانعي در راه اعلاي كلمة الله (يَصدُّونَ عنِ سبيلِ اللّه) (اعراف: 45) و حاكميت ارزش هاي الهي.

طبق دستورات اسلام، يكي از وظايف دولت اسلامي و هر مسلماني وجوب تلاش در راه گسترش عبادت خداوند و مبارزه با مظاهر كفر و شرك است و در اين زمينه، نظام هاي فاسد (نظام هاي طاغوتي) بزرگ ترين مانع دعوت به اسلام و اعلاي كلمة الله هستند; چيزي كه هم موجب گسترش كفر و نفاق شده و هم مانع حاكميت ارزش هاي الهي و فعاليت هاي مكتبي است. در اين زمينه، جهاد و مبارزه با مظاهر شرك حاكميت كفر، تكليفي است كه در اسلام به صورت جدّي مطرح شده و بر اساس آن، جهاد بزرگ ترين وظيفه هر فرد مسلمان و نظام اسلامي به شمار مي آيد; همان گونه كه هر همكاري با اين نوع نظام ها، همكاري با نظام طاغوتي به حساب آمده، حرام است و در شرايط عادي، هيچ كس مجاز به تعامل مثبت با آن نيست.

در ادامه، لازم است با استناد به آيات و روايات ديني، ويژگي هاي نظام هاي طاغوتي مورد توجه قرار گيرد.

ويژگي هاي نظام طاغوتي

با توجه به آيات مربوط به طاغوت و نيز روايات مربوطه به آن، ويژگي هاي نظام طاغوتي را مي توان اين گونه برشمرد:

1. فساد عقيدتي و عملي

يكي از ويژگي هاي نظام هاي طاغوتي اين است كه زمام داري اين نظام ها مبتني بر حاكميت انسان هاي فاسد بوده و بر عقايد فاسده استوار شده است. طبق آيات قرآن كريم، ويژگي عمومي اين گونه حاكمان آن است كه در هر جا كه وارد شوند فساد مي كنند: (قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ.) (نمل: 34) ملكه مصر گفت پادشاهان (حاكميت هاي غيرمشروع و مبتني بر اقتدار فردي) هرگاه به شهري وارد شوند، در آن فساد مي كنند و عزيزان آن شهر را به ذلّت مي كشانند و همين گونه عمل مي كنند. اين آيه يكي از ويژگي هاي اصلي نظام طاغوتي كفر را «فساد در زمين» معرفي مي كند. اين مطلب هرچند از زبان بلقيس نقل شده، اما در ادامه، خداوند تأييد مي فرمايد: (وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ.)

مطابق اين آيه، پادشاه كافر موجوديت نامشروع دارد و مانعي در راه اسلام و حق است. بر همين مبنا، حضرت سليمان7 متعرّض آن شد و آن را به دين حق دعوت كرد كه اگر قبول نكند با آن مبارزه خواهد كرد; چون از وظايف هر مسلمان، مبارزه با فساد است و حاكميت هاي غيرمشروع، خود فاسد و عاملي براي ظالم و فساد.

در اين نوع نظام ها ـ همان گونه كه آيه 257 بقره تصريح كرده ـ باورهاي توحيدي و اعتقاد به جهان آخرت مورد بي اعتنايي قرار مي گيرد و تفكر ديني مردم از بين مي رود; زيرا عقايد حاكمان اين جوامع بر محور اعتقاد به حقيقت خداوند شكل نگرفته و باور آنان بر عقايد باطل (كفر و شرك) استوار گشته است. بر همين اساس، آنان در صدد گسترش عقايد فاسده خويش بوده، سعي در حاكميت باورهاي تاريك (كفر) دارند. از اين رو، در چنين جامعه اي، معارف حيات بخش الهي (اعتقاد ديني اسلام) كم رنگ شده، نظام سياسي حاكم در صدد گسترش عقايد گم راه كننده (ظلمت كفر و الحاد) مي باشد. با توجه به اين ويژگي منفي، به طور كلي، اصل اين نظام ها به عنوان سدي در برابر گسترش عقايد توحيدي تبديل خواهد شد، و اين خود دليلي بر لزوم مبارزه (جهاد) براي نابودي حاكميت كفر و اعتلاي كلمة الله است.

طبق نظر قرآن كريم، يكي ديگر از ويژگي هاي مهم نظام طاغوتي، «ترويج فساد عملي و انحطاط اخلاقي در جامعه» است. در اين نظام ها، رفتارهاي ضداخلاقي ترويج شده، فساد، صفات منفي و شيطاني در حال توسعه بوده و اخلاقيات سالم اجتماعي به فساد كشيده مي شود. يكي از جلوه هاي فساد اجتماعي آنان اين است كه بزرگان و عزيزان هر جامعه اي را تحقير كرده، موجب تشديد فرهنگ نابرابري و حقارت مي شود. در اين نظام ها، عدالت مبناي عمل قرار نمي گيرد. بدين روي، ظلم و ستم در تمام ابعاد اجتماعي و فردي آن نفوذ پيدا كرده، فرهنگ اجتماعي مردم به سوي بي عدالتي سوق داده مي شود.

در اينكه چه عاملي باعث مي شود اين جوامع به سوي بي عدالتي و فساد سوق داده شود، با توجه به آيات الهي، علت فساد به طور عموم، گناه و نافرماني از دستورات خداوند است و فساد نيز با گناه و عملكردهاي گناه كاران به وجود مي آيد: (ظَهَرَالْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُم بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ.) (روم: 41) بر اساس اين آيه، فساد در خشكي و دريا به دست خود مردم به وجود مي آيد و علت اين فسادها نيز آن است كه مردم طعم نتايج عملكردهاي ناصالح خود را مي چشند.

با توجه به آيات الهي، وقتي گناه و ارزش هاي غير اخلاقي در جامعه گسترش پيدا كرد، فساد در تمام سطوح جامعه گسترش پيدا مي كند و جامعه به سوي نابودي به پيش مي رود. البته به فرمايش قرآن كريم، اين نابودي تابعي از عملكردهاي خود گناه كاران است و به عنوان عذاب الهي قلمداد مي شود و اين همه، ناشي از وجود نظام فاسدي است كه بر مقدّرات جامعه سيطره پيدا كرده.

2. حاكميت قوانين غيرالهي

در نظام هاي طاغوتي، قوانين حاكم بر جامعه برخاسته از يك منبع قانون گذاري عالِم به واقعيت ها و مصالح واقعي نبوده و قانونگذار هم شخص عادل و معصوم نيست. در جوامعي كه روابط اجتماعي بر اساس دستورات سالم ديني شكل نگرفته، قوانين حاكم بر مناسبات اجتماعي برگرفته از منابعي غير از احكام الهي است. اين گونه جوامع بر اساس ادراكات ناقص عقل بشري و تمايلات و هوس هاي انسان هاي حاكم شكل گرفته و معيار اداره اجتماع نيز خواسته ها و منافع حاكمان است. بر اين اساس، در نتيجه و قطعاً منافع و خواسته هاي زمام داران نمي تواند معيار حقوق واقعي و تأمين منافع عمومي جامعه بوده و تأمين كننده همه جانبه عدالت باشد.

از نظر قرآن، نظام هايي كه قوانين آنها بر اساس دستورات الهي و احكام اجتماعي اسلام شكل نگرفته، نظام هاي ضد ارزشي بوده و مورد مذمّت قرار گرفته است. در اين باره، قرآن كريم مي فرمايد: (وَ مَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللّهُ فَأُوْلَـئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ) (مائده: 44)، (وَ مَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أنزَلَ اللّهُ فَأُوْلَـئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ.) (مائده: 45) كساني كه به دستورات خداوند حكم نكنند، آنان كافرند و در آيه ديگر مي فرمايد: آنان فاسقند. پس از نظر اسلام، حاكميت حقوقي و سياسي (قانون گذاري) بايد مطابق معيارهاي ديني بوده و بر اساس احكام الهي باشد. و اگر قانون نظام سياسي، الهي و يا منبعث از آن نباشد، اين نظام مورد قبول اسلام نبوده، ضد ارزش تلقّي مي شود. با تكيه بر همين اصل است كه خداوند در آيه ديگري مي فرمايد: (فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللّهُ وَلاَ تَتَّبِعْ أَهْوَاءهُمْ) (مائده: 48); بين مردم به آنچه از طرف خداوند نازل شده است، حكم كن و از هواها و هوس هاي آنان پيروي مكن. طبق اين آيه، در نظام هاي سياسي و اجتماعي، انطباق قوانين با احكام الهي يك ضرورت است و بر همين اساس، پيروي از هوا و هوس در اداره نظام اجتماعي، مورد پذيرش نيست.

3. حاكميت هاي غيرمشروع

سومين ويژگي نظام هاي طاغوتي اين است كه در اين نظام ها، ولايت و حاكميت به طور غيرمشروع شكل گرفته و فردي ستمگر بر مقدّرات اين جوامع حكم فرماست. قرآن كريم در سوره بقره، آيه 257 مي فرمايد: كافران تحت ولايت شيطان و طاغوات قرار دارند; يعني رهبري طاغوت را پذيرفته اند، و در مسائل اجتماعي خود، از حاكمي غير آنچه خداوند معيّن كرده است، پيروي مي كنند. در صورتي كه مؤمنان در ولايت خداوند قرار دارند. در همين رابطه، طبق مفاد آيات و روايات مذكور، مؤمنان تنها كساني هستند كه در امور اجتماعي و منازعات خود به پيامبر مراجعه مي كنند و كساني كه به حاكمي غير حاكم منصوب از طرف خداوند مراجعه مي كنند، مؤمن نيستند و اگر هم حقي را بدين صورت اثبات نموده يا به دست آورند، حرام و باطل است; زيرا ولايت حاكمي غير منصوب از طرف خداوند را پذيرفته اند و بدين وسيله، از ولايت خداوند و اولياي الهي خارج شده و در ولايت شيطان وارد شده اند.

با توجه به اين نكات و اصل الهي بودن حاكميت ها در نظام اجتماعي اسلام، به خوبي پيداست: نظام هايي كه حاكميت سياسي و اجتماعي (در بعد اجرايي و قضائي) آنها مطابق اين اصل نيست، نظام طاغوتي به شمار آمده و غيرمشروع هستند. بر اين اساس، در زمان حيات پيامبر9 قطعاً او حاكم اسلامي منصوب از جانب خداوند است، ولي زماني كه ايشان نيست، طبق ديدگاه شيعه، امامان معصوم:، حاكمان مشروع الهي هستند. طبق روايات متعدد، مانند «مقبوله عمربن حنظله» و «مشهوره ابي خديجه»، در عصر غيبت امام معصوم7 هم فقهاي جامع الشرائط، از سوي امام معصوم7 به حاكميت ديني و سياسي منصوب شده اند و همان ها زمامدار مشروع جامعه اسلامي هستند.27

بر اين اساس، نظام هايي كه مطابق ديدگاه اسلامي شكل نگرفته و رهبري آنها نيز با شخص منصوب از طرف خداوند، پيامبر9 و امامان معصوم: نيست، اين گونه اعمال حاكميت بر جامعه، غيرمشروع تلقّي شده و هر نوع حكم يا آثار مترتّب بر اين حاكميت ها بر مسلمانان الزامي نيست.

4. جلوگيري از حاكميت الهي

با استفاده از آيات 74 و 75 و 76 سوره نساء، يكي از نشانه هاي حكومت طاغوتي آن است كه مانع گسترش ارزش هاي اسلامي و حاكميت اللّه است (يَصدُّون عن سبيل اللّه) (اعراف: 45); همان گونه كه در بعد ديگر، عاملي براي به بند كشيدن مستضعفان و مردم مسلمانان به شمار مي آيد. آيه 256 سوره بقره نيز سران كفر و نظام هاي طاغوتي را مانعي براي حاكميت احكام نوراني اسلام و بسط ارزش هاي اسلامي مي داند. حاكميت اين گونه نظام هاي فاسد موجب مي شود مردم از راه راست (نور اسلام و ايمان) منحرف شده، به سوي كفر، گناه و گمراهي و نقاق كشيده شوند.

5. حاكمان غيرعادل

مهم ترين ويژگي نظام اسلامي آن است كه حاكميت سياسي و ديني در آن با انسان هايي است كه از صفت «عدالت» برخوردارند و در عمل نيز رعايت كننده عدالت هستند. هر چه حاكم جامعه اسلامي در عملكردهاي خود، از معيار «عدالت» فاصله بگيرد، به معيارهاي طاغوتي بودن حاكم و نظام نزديك مي شود.

بر اساس روايتي كه قبلا از امام صادق7 در تفسير آيه (وَلاَ تَأْكُلُواْ أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَ تُدْلُواْ بِهَا إِلَي الْحُكَّامِ) (بقره: 188) نقل شد، امام فرمودند: «يا ابابصير، اِنَّ اللّه ـ عزّ و جلّ ـ قد علم اَنّ في الامّةِ حكّاما يجورون اَمّا اَنه لم يعن حكّام اهل العدل، ولكنّه عني حكّام اهل الجور. يا ابامحمّد، اِنّه لوكان لك علي رجل حقٌّ فدعوته الي حكّامِ اهل العدلِ فابي عليكَ الاَّ اَن يُرافعك الي حكّامِ اهلِ الجورِ ليقضوا له لَكان مِمّن حاكمَ الي الطاغوتِ و هو قولُ اللّهِ ـ عزوجل: (أَلَمْ تَرَ إِلَي الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُواْ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُواْ إِلَي الطَّاغُوتِ.)» بر اين اساس، به حكّام اهل جور و ستم پيشه، «طاغوت» اطلاق شده است. پس هر حاكمي كه عادل نباشد و در عملكردهاي خود عدالت را مراعات نكند، «طاغوت» اطلاق مي شود و از ديدگاه اسلام، ولايت او باطل و حرام است و مراجعه به اين حكومت ها و قبول ولايت آنها حرام است و معصيت. اگر هم حقي توسط آنان استيفا شود، غيرمشروع به دست آمده است.

بايد متذكر شد كه از ديدگاه قرآن، اطاعت از حاكم ستمگر و قبول ولايت او به معناي قبول ولايت طاغوت است كه از نظر روايات و آيات الهي، اين نوع اطاعت مانند پرستش طاغوت محسوب مي شود; كاري كه به صورت كلي حرام است. در اين باره، خوب است به روايت ابوبصير از امام صادق7 توجه كنيم كه امام به ابوبصير فرمود: «انتم الذين اجتنبوا الطاغوت اَن يعبدوها، و مَن اطاع جبّاراً فقد عبده»;28 شما كساني هستيد كه از طاغوت دوري جسته ايد. كسي كه حاكم ستمگري را اطاعت كند، در واقع او را پرستيده است. اين كار مصداق كفر وموجب دوري از اسلام است.

بر اساس اين گونه آيات و روايات، از نظر اسلام و در فقه شيعه، پذيرش ولايت ظَلَمه (حكومت هاي ستمگر) تحريم شده است. از ديدگاه فقه شيعه، اين حقيقت در مورد پذيرش ولايت ظلمه، اعانت و كمك به اصل دستگاه حكومتي و حتي كار در حكومت طاغوت در صورتي كه موجب دفع ضرر و يا جلب مصلحتي براي اسلام و مسلمانان نباشد، حرام است;29 همان گونه كه مبارزه با اين نوع نظام ها هم از باب وجوب امر به معروف و نهي از منكر واجب است.

تقسيم بندي نظام طاغوتي

بر اساس آيات مذكور (آيات مربوط به طاغوت) و روايات صريحي كه در تفسير آنها وارد شده، حكومت هاي طاغوتي در برگيرنده دو نوع نظام است:

1. يكي نظام هاي كفر و الحاد كه بكلي عاري از هرگونه معيار و ارزش ديني اند. اين نوع نظام هاي سياسي در تمام ويژگي ها، مصداق كامل نظام طاغوتي به حساب مي آيند و از نظر فقهي، مسئله جهاد و مبارزه با اين نوع نظام ها مطرح است كه به «جهاد الطاغوت الكفار» معروف است.

2. نظام هايي كه در بعضي معيارها برگرفته از فرهنگ و تعاليم اسلام است، اما در بعد مشروعيت اصل ولايت و حاكميت سياسي، حاكميت حقوقي و قضائي از معيارهاي اصيل شيعه فاصله دارند، اين نوع نظام ها در عصر حضور، نظام هايي بودند كه بر محور امامت حاكم معصوم7 شكل نگرفته بودند. از اين رو، مطابق روايت ابوبصير، نظام طاغوتي به حساب آمده و از هرگونه همكاري و مراجعه به آنها نهي شده است. نظام طاغوتي نوع دوم امروزه نظام هايي هستند كه در حاكميت ديني، سياسي و حقوقي آنها، عنوان «فقاهت» و «عدالت» رعايت نشده باشد; مانند نظام هاي سياسي كه در برخي از كشورهاي اسلامي وجود دارد. اين نظام ها از نظر شيعه «نظام اسلامي مخالف» ناميده مي شوند. (همان گونه كه در حديث منقول از امام علي7 اشاره شد.) از نظر فقه شيعه، تعامل با اين نوع نظام ها صرفاً در موارد خاص، متفاوت از نظام طاغوتي نوع اول است كه البته تبيين دقيق و مفصّل اين موضوع و همچنين تعيين حدود و ثغور دقيق آن، همانند نوع تعامل و قبول ولايت، نيازمند فرصت بيشتري است كه در اين مقال، مجال بحث آن نيست.

براي بحث مختصر و اشاره هرچند كوتاه در اين مورد، به همان حديث قبلي از امام صادق7، كه بين فقها معروف است، اشاره مي شود: «قال: سألتُ اباعبدالله7 عن رجلينِ مِن اصحابنا بينهما منازعةٌ في دين او ميراث فتحا كما الي السلطان و الي القضاةِ أَيحلُّ ذلك؟ فقال7: مَن تحاكم اليهم في حق او باطل فانّما تحاكَم الي الطاغوتِ و ما يُحكم له فانما يأخذ سَحتاً و اِن كان حقّاً ثابتاً لانّه اخذ بِحُكم الطاغوتِ و قد اَمَراللّهُ اَن يكفروا به: (يُريدونَ اَن يَتَحاكَموا اِلي الطاغوتِ وَ قَد اُمروا اَن يَكفروا به.) قلتُ فكيف يصنفان؟ قال7: ينظرانِ الي من كان مِنكم مِمّن قد روي حديثنا و نظر في حلالِنا و عرفَ احكامِنا فليرضوا به حَكَماً فانِّي قد جعلتُه عليكم حاكماً.»30 طبق اين روايت، مراجعه به سلطاني كه مأذون از طرف امام نيست، مراجعه به طاغوت است و حاكميت غير معصوم7 يا كسي كه مأذون از طرف معصوم7 ـ مانند فقهاي جامع الشرائط ـ نيست، مصداق حاكميت طاغوت محسوب مي شود و هرگونه تعامل مثبت با اين نظام ها جايز نيست و فقط به موارد خاص اضطراري محدود خواهد شد.

بر اساس اين روايت، در عصر غيبت، كه دست ما از ولايت ظاهري و مستقيم امام معصوم7 كوتاه است، در تمامي امور اجتماعي و حوادث و پيشامدهاي زندگي، مرجعيت ديني و سياسي مردم با فقهاي عادل شيعه است كه به احكام اسلام آشنايند; زيرا طبق اين حديث و روايات متعدد ديگر، آنان تنها كساني هستند كه توسط امام معصوم7 به اين مقام منصوب شده اند.

جمع بندي و نتيجه گيري نهايي

با توجه به تمامي آيات مربوط به طاغوت و همچنين روايات مربوطه، مي توان چنين نتيجه گرفت كه در قرآن كريم، دو نوع آيه در رابطه با «طاغوت» موجود است: آياتي كه «طاغوت» را به معناي تمامي معبودهاي شيطاني در برابر خداوند به كار برده است; و آياتي كه «طاغوت» را بر پيشوايان گم راهي و حاكمان غير الهي اطلاق كرده.

معناي دوم «طاغوت» همان چيزي است كه در اين نوشته موردنظر است و در اين زمينه رواياتي ذكر شد. طبق اين روايات، نظام هاي سياسي، كه حاكميت سياسي، حقوقي و اجرائي آنها مطابق ديدگاه اسلام و ملاك هاي اصيل ديني نيست، مصداق نظام طاغوتي است. از نظر قرآن كريم و فقه شيعه، اين نوع نظام سياسي، مخالف ارزش ديني و اسلامي تلقّي شده، خارج از دايره نظام هاي مشروع است.

با توجه به ويژگي هاي نظام طاغوتي و اموري مانند فساد عقيده و عمل حاكمان، غير عادلانه بودن و نامشرع بودن حاكميت هاي سياسي، قانوني و قضائي حكومت، و مانع بودن در برابر حاكميت الهي، به خوبي روشن شد كه تمامي حاكميت هاي ظالمانه و نظام هاي غيرديني، مصداق نظام طاغوتي به شمار آمده، از ديدگاه ارزشي اسلام، حاكميت منفي قلمداد مي شود.

از نظر فقه شيعه، اين نوع نظام ها مصداق ولايت شيطان و حاكميت غيرمشروع محسوب مي شود كه قبول آنها از طرف شيعه به معناي قبول ولايت طاغوت و حرام است; همان گونه كه در نوع اول نظام طاغوتي (نظام هاي كفر و الحاد) در فقه شيعه، به دليل وجوب امر به معروف و نهي از منكر و لزوم مبارزه با تمامي مظاهر فساد و پيشوايان كفر (فقاتلو ائمّة الكفر) (توبه: 12) و نيز لزوم رفع مانع از گسترش حاكميت الهي، مسئله «جهاد» و مبارزه مطرح است; زيرا اين نوع نظام ها به هيچ وجه، از نظر اسلام مورد شناسايي قرار نگرفته، مشروعيت ندارند. از نظر فقه شيعه، هر نوع معامله با اين نوع نظام ها معامله با طاغوت و حرام است و بر همگان لازم است كه در جهت براندازي اين نظام ها تلاش كنند.

نوع دوم نظام طاغوتي نظام هايي هستند كه در طبقه بندي نظام كفر و الحاد قرار نمي گيرند، اما نظام مخالف به حساب آمده و ولايت و حاكميت هاي سياسي، حقوقي و قضائي آنها مطابق ديدگاه اسلام و فقه شيعه شكل نگرفته است. از نظر قرآن و فقه شيعه، اين نوع نظام سياسي نيز نظام غيرمشروع و ولايت آن غيرقابل قبول است. همان گونه كه اين نوع نظام ها نيز حاكميت ظلمه به حساب مي آيد، اما بكلي متفاوت با نوع اول هستند و تعامل با اين نوع نظام ها هم متفاوت از نوع اول است و صرفاً به موارد خاص محدود مي شود. (آن هم به دلايل خاصي مانند اضطرار و حرج و درك مصلحت.)

مطابق فقه شيعه و مستفاد از آيات قرآن و روايات ديني ما، نظام هاي سياسي مشروع تنها نظام هايي هستند كه ولايت و حاكميت همه جانبه سياسي، حقوقي، قضائي و اجرائي آنها مبتني بر اراده خداوند و منبعث از حاكميت الهي باشد. مصداق كامل اين نوع حاكميت ها نظام هايي هستند كه تحت ولايت امامان معصوم: باشند. در عصر غيبت امام معصوم7، حاكميت فقهاي عادل مصداق اين نوع ولايت ديني به حساب مي آيد.

بر اين اساس، تمامي نظام هايي كه حاكميت سياسي و حقوقي آنها خارج از دايره نظام مشروع اسلامي باشد، نظام غير ديني و «طاغوت» تلقّي مي شود كه از نظراسلام موردقبول نيست.

پى نوشت ها

1ـ الراغب الاصفهاني، المفردات في غريب القرآن، دفتر نشر، 1404، ص 305.

2ـ ابن منظور، لسان العرب، ج 15، ص 9.

3ـ فخرالدين الطريحي، مجمع البحرين، مكتبه نشرالثقافه الاسلاميه، 1408، ج 3، ص 50.

4ـ فضل بن حسن طبرسي، مجمع البيان في تفسيرالقرآن، بيروت، مؤسسه الاعلمي للمطبوعات، 1995، ج 2، ص 162.

5ـ سيد محمّدحسين طباطبائي، الميزان في تفسيرالقرآن، ترجمه محمّدباقر همداني، قم، جامعه مدرّسين، 1371، ج 2، ص 256.

6ـ محمّدباقر مجلسي، بحارالانوار، بيروت، موسسة الوفاء، 1983، ج 24، ص 82.

7ـ همان، ج 73، ص 342.

8ـ ناصر مكارم شيرازي و ديگران، تفسير نمونه، تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1371، ص 418.

9 و 10ـ فضل بن حسن طبرسي، پيشين، ج 2، ص 163.

11ـ همان، ج 3، ص 106.

12ـ محمّدباقر مجلسي، پيشين، ج 2، ص 222.

13ـ همان، ج 2، ص 396.

14ـ فضل بن حسن طبرسي، پيشين، ج 2، ص 164.

15ـ سيد محمّدحسين طباطبائي، پيشين، ج 2، ص 642.

16ـ محمّدباقر مجلسي، بحارالانوار، ج 35، ص 396.

17ـ همان، ص 397 / محمّدبن يعقوب كليني، الكافي، دارالكتب الاسلاميه، 1388ق، ج 1، ص 375، روايت 3.

18ـ فضل بن حسن طبرسي، پيشين، ج 3، ص 112 / ناصر مكارم شيرازي و ديگران، پيشين، ذيل آيه، ج 3، ص 432 / محمّدحسن نجفي، جواهرالكلام، دارالكتب الاسلاميه، 1362، ج21، ص 400.

19ـ محمّدبن يعقوب كليني، پيشين، ج 1، ص 375.

20ـ همان، ج 2، ص 318.

21ـ محمّدباقر مجلسي، پيشين، ج 67، ص 131، باب 4، ذيل روايت.

22ـ محمّدبن يعقوب كليني، پيشين، ج 7، ص 411.

23ـ محمّدحسن نجفي، پيشين، ج 21، ص 400.

24ـ همان، ج 40، ص 31.

25ـ محمّدبن حسن الحرّ عاملي، وسائل الشيعه، قم، مؤسسه آل البيت، 1414ق، ج 1، ص 34، ح 13، باب 52.

26ـ امام خميني، صحيفه امام، ج 10، ص 221، سخنراني 12 مهر 1358.

27ـ محمّدحسن نجفي، پيشين، ج 40، ص 400. مرحوم صاحب جواهر با توجه به اين روايت و حديث عمربن حنظله، درباره مشروعيت ولايت فقيه در عصر غيبت، با ادعاي اجماع و نفي مخالفت مي كند. (محمّدتقي مصباح، نظريه سياسي اسلام، قم، مؤسسه آموزشي و پژوهشي امام خميني، 1379، ج 2، ص 96.)

28ـ محمّدبن يعقوب كليني، پيشين، ج 2، ص 318.

29ـ همان، ج 1، ص 67، روايت 10.

30ـ محمّدباقر مجلسي، پيشين، ج 67، ص 131.